



Research Paper

Content Discourse Analysis of the Imprisonment Themes in Mas'ud Sa'd Salman's Works with an Emphasis on the Relationship between Literature and Society

Ali Bazvand

Assistant Professor, Department of Persian Language and Literature, University of Farhangyan, Tehran, Iran. (Corresponding Author). (bazvanda@yahoo.com)



10.22034/lda.2025.143400.1041

Received:

January, 04,
2025

Accepted:

February, 03,
2025

**Available
online:**

March, 15,
2025

Keywords:

Literature,
Society,
Habsiyah
(Prison Poetry),
Mas'ud Sa'd,
Prison,
Discourse

Abstract

Literature and society share a deep and intricate relationship. Literature not only reflects the culture, history, and values of a society but also serves as a tool for social critique and transformation. Prison poetry, known as habsiyyat, constitutes a significant part of Persian literature. Mas'ud Sa'd, in his prison poems, often employed various themes to assert his innocence and strive for freedom. He spent nearly eighteen years of his life in the prisons of Nay, Su, Dahak, and Maranj, during which he composed his finest poems, referred to as habsiyyat. Habsiyyat are poems in which the poet, while imprisoned, expresses their inner emotions in a distinctive language. The discourse of imprisonment is shaped by the poet's perspective on the world and the society in which they live. In the themes of habsiyyat poetry, fatalism emerges as the dominant discourse of the poet, which is explored in this study. By innovating the genre of habsiyyat, Mas'ud Sa'd introduced new content and themes to the qasida form, influencing many poets who imitated him. However, his profound emotions and sensibilities distinguished him from others. These factors contributed to transforming his status from an imitative poet to a trailblazing and influential figure who played a significant role in shaping the evolution of Persian literary style. In Persian literature, the earliest habsiyyat is attributed to Mas'ud Sa'd Salman, the renowned poet of the fifth and sixth centuries AH.



مقاله پژوهشی

تحلیل گفتمان محتوایی مضامین حبسیات مسعود سعد سلمان با تکیه بر ارتباط ادبیات و جامعه
علی بازوند (نویسنده مسؤول)

استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه فرهنگیان، تهران، ایران. (bazvanda@yahoo.com)



10.22034/lda.2025.143400.1041

چکیده

ادبیات و جامعه ارتباط عمیق و پیچیده‌ای با هم دارند. ادبیات نه تنها بازتاب‌دهنده فرهنگ، تاریخ و ارزش‌های یک جامعه است؛ بلکه می‌تواند به عنوان ابزاری برای نقد اجتماعی و تغییر نیز عمل کند. زندان سروده‌ها، بخشی از ادبیات فارسی را به خود اختصاص داده‌است. مسعود سعد، اغلب در حبسیه‌های خویش برای اثبات بی‌گناهی و تلاش جهت آزادی از مضامین مختلفی بهره جسته‌است. او قریب به هجده سال از زندگی خود را در زندان‌های «تای» و «سو»، «دهک» و «مرنج» سپری کرده‌است و در دوران حبس، بهترین اشعار خویش را به رشته نظم درآورده که در اصطلاح به «حبسیات» موسوم است. حبسیه، شعری است که شاعر در زندان، بازتاب‌های روحی خود را در زبانی ویژه بازگو می‌کند. گفتمان زندان با دیدگاه شاعر نسبت به جهان و اجتماعی که در آن زیست می‌کند، ساخته می‌شود. در مضامین شعر حبسیه‌سرایی، تقدیرگرایی، گفتمان غالب شاعر است که در این پژوهش به این مضامین پرداخته می‌شود. مسعود سعد به دلیل ابداع گونه حبسیه، محتوا و مضمون تازه‌ای برای قصیده ایجاد نمود که شاعران زیادی از وی تقلید کرده‌اند اما او با داشتن احساس و عاطفه‌ای عمیق از دیگر شاعران تمایز پیدا کرده‌است. موارد مذکور در تغییر پایگاه شاعر از یک شاعر مقلد به شاعری صاحب سبک و جریان‌ساز و تأثیرگذار در تغییر سبک فارسی نقش داشته‌است. در ادبیات فارسی نیز قدیمی‌ترین حبسیه متعلق به مسعود سعد سلمان، شاعر نامور قرن پنجم و ششم است.

استناد: بازوند، علی (۱۴۰۳). «بازشناخت محتوایی مضامین حبسیات

مسعود سعد سلمان با تکیه بر ارتباط ادبیات و جامعه»، نشریه تحلیل

گفتمان ادبی، ۲ (۴)، ۱-۱۸.

تاریخ دریافت:

۱۴۰۳/۱۰/۱۵

تاریخ پذیرش:

۱۴۰۳/۱۱/۲۵

تاریخ انتشار:

۱۴۰۳/۱۲/۲۵

واژه‌های کلیدی:

ادبیات، اجتماع،
حبسیه، مسعود
سعد، زندان،
گفتمان.

۱. مقدمه و بیان مسأله

مسعود سعد سلمان بین سال‌های ۴۳۸ تا ۴۴۲ حدود سی‌سال پس از درگذشت فردوسی در شهر لاهور زاده‌شد و در سال ۵۱۵ هجری قمری درگذشت. اصل خاندان مسعود سعد از همدان بوده‌است ولی برای پیوستن به غزنویان به سوی پایتخت غزنه مهاجرت کرده‌اند. آن‌طور که ابوالفضل بیهقی در تاریخ خود ذکر کرده او در دستگاه مجدود بن مسعود سمت استیفا داشته‌است (بیهقی، ۱۳۸۳: ج ۲، ۷۲۳). پدر او پس از راه‌یابی به دربار غزنویان به همراه مجدود، پسر سلطان مسعود غزنوی و به عنوان مستوفی به لاهور مهاجرت کرد. آغاز دوران شاعری مسعود سعد برابر با دوره سلطنت سلطان ابراهیم (۴۹۲-۴۵۰) فرزند سلطان مسعود اول بود. در سال ۴۶۹ سیف‌الدوله محمود پسر سلطان ابراهیم والی هندوستان شد و مسعود سعد نیز در ردیف بزرگان و نزدیکان دربار او قرار گرفت (حدود ۲۱ سالگی شاعر). مسعود سعد در جنگ‌ها در کنار سیف‌الدوله محمود، شمشیر می‌زد و در وصف جنگاوری محمود، فتح‌نامه‌ای سرود و مدیحه‌سرایی می‌کرد. این زمان دوره شادخواری و رفاه فراوان مسعود سعد بود. او برخوردار از شخصیتی ممتاز و مورد توجه در میان درباریان و بزرگان بود و حتی ممدوح دیگر شاعران قرار می‌گرفت و شاعران از او صله دریافت می‌کردند؛ اما این دوران دیر نپایید. در سفری که سیف‌الدوله برای دیدار پدر از لاهور به غزنین می‌رفت، مسعود سعد نیز با او همراه بود و در پایتخت، قصایدی در مدح سلطان ابراهیم و وزیر و سپهسالار او سرود. گویا همین موضوع، رشک شاعران دربار را نسبت بدو برانگیخت و بر ضد او به توطئه و تهمت پرداختند و سرانجام در سال ۴۸۹-۴۹۰ با پایمردی عمیدالملک عمادالدوله از زندان‌رهایابی یافت (صفا، ۱۳۶۹: ج ۲/ ۴۸۷). در این میانه، مسعود سعد از سیف‌الدوله برای سفر حج و سفر به خراسان اجازه خواست و نه تنها با مخالفت روبرو شد؛ بلکه سیف‌الدوله بر او خشم گرفت و او را برکنار کرد. به هر روی به دلایلی که به روشنی مشخص نیست، در سال ۴۸۰ روانه زندان شد و این زمان، سرآغاز دوره‌ای متفاوت از گذشته، در زندگی شاعر بود. وقتی بونصر پارسی به تهمت و سعایت دشمنان به زندان افتاد، نزدیکان وی از جمله مسعود سعد گرفتار شدند، بار دیگر شاعر بی‌گناه به مدت هشت سال در قلعه مرنج زندانی شد تا آنکه در سال ۵۰۰ با شفاعت بونصر مشکان مورد عفو شاه قرار گرفت (شمیسا، ۱۳۷۵: ۱۳۳). زندان و رنج برآمده از آن در شعر و شاعری مسعود تأثیری عمیق بر جای گذاشت. شعر او از سمج‌های تاریک در و از روزنه کوچک سلولش که تنها راه ارتباطی او با دنیای بیرون «کوهستان‌های بی‌فریاد» بود هوای تازه‌ای می‌یافت. «با نگاهی کلی به دیوان شاعر می‌توان زندگی او را به پنج دوره تقسیم کرد: ۱- از آغاز تا پیش از سال ۴۸۰ که ۴۲ سالگی شاعر است؛ دوره رشد و

بالندگی، جوانی و شادخواری و آغاز شاعری او و پیش از روانه شدن به نخستین زندان. ۲- از ۴۸۰ تا ۴۹۰: از ۴۸۰ تا ۴۸۷ در زندان‌های دهک و سو و سپس انتقال از سو به نای قلعه تا ۴۹۰. ۳- از ۴۹۰ تا ۴۹۳: دوران آزادی و پیش از رفتن به زندان مرنج. در این دوره تا ۴۹۲ حکومت چالندر را بر عهده داشت. ۴- از ۴۹۳ تا ۵۰۰: برکناری از حکومت چالندر و انتقال به زندان مرنج (آخرین زندان). ۵- از آزادی و پایان زندان‌های او تا سال ۵۱۵ که مرگ او فرا رسید. در این دوره، ریاست دارالکتب را بر عهده داشت (نوریان، ۱۳۹۲: ۹).

زندان، مکانی برای تنبیه و تحدید افراد به دلیل ارتکاب جرم است. مفهوم مقابل این واژه، آزادی است. هدف از زندانی کردن افراد به قصد ایجاد نظم در جامعه است؛ اما تعریف نظم و جرم زندانی، مفهوم زندان را پیچیده می‌کند. هم‌چنانکه زندان می‌تواند جای مجرمانی باشد که تهدیدی برای جامعه می‌باشند، می‌تواند جایگاه صداهای سرکوب شده مردم در مقابل ظلم حاکم هم باشد؛ چنانکه واکاوی این اعتراضات می‌تواند ساختار و زوایای پنهانی از تاریخ را آشکار سازد. شناسایی صداهای خاموش که اغلب در متون کهن یافت می‌شوند، می‌تواند چیزی را از تاریخ هویدا سازد که صداهای بلند، مانع شنیدن آن شده‌اند. «حبسیه فغان و فریاد انسانی ستمدیده است که در مغاره کوه‌ها یا سیاه‌چاله‌های محصور به میله‌های آهنی، در زیر شکنجه هم‌جنسان دیوسیرت خود دست و پا می‌زند و با عفريت گرسنگی و فقر و آلودگی دست به گریبان است. آه و ناله رنج‌دیده مظلومی است که در اثر سخن‌چینی و سعایت و بزرگ‌منشی و احیاناً اختلاف عقیده و مذهب و صحنه گذاشتن بر اعمال فرمانروایان خودکامه، اسیر کند و زنجیر شده‌اند» (ظفری، ۱۳۸۸: ۱۷).

سروده‌ها و نوشته‌های ادبی شاعران و نویسندگان محبوس، جدا از اینکه مربوط به شاخه زیباشناسی متون هستند، بازگوکننده تاریخ روابط و ارتباطات پیچیده جامعه زمان خود نیز هستند. تاریخ زندان‌ها تنها تاریخ روش‌های کیفری و مجازات محکومین نیستند؛ همان‌گونه که مکان زندان از عصر مسعود سعد تا مشروطه، تغییرات و ساختار پیچده‌تری به خود می‌گیرد. به تبع آن، محتوای تولیدات فکری زندانیان هم دگرگون می‌شود. «یکی از کار و ویژه‌های قلاع در تاریخ ایران‌زمین، نگهداری و حبس مخالفان حکومت بوده‌است، بویژه قلعه‌های کوهستانی که معمولاً در نقاط صعب‌العبور احداث می‌شدند و از این رو، محافظت از آن سهل بود و امکان فرار به حداقل می‌رسید» (خزایی، ۱۳۹۵: ۹۶).

زندان مکانی است ویژه مجازات‌هایی که مانع آزادی است که طبق قوانین معین و مدون انجام می‌شود و علاوه بر آن، وظیفه نگهداری از دستگیرشدگان را به عهده دارد. در واقع، زندان، وسیله‌ای برای اصلاح مجرمین و محافظت از مصالح جامعه است؛ اما در گذشته،

کارکرد انتقام‌جویانه بر اهداف زندان، سایه گسترده‌بود. گاهی زندان به شکل کامل در جهت خلاف اهداف خود حرکت می‌کند و آن، وقتی است که به عنوان حربه‌ای برای سرکوب انسان‌های آزاده و حق‌طلب و یا انتقام کشیدن از مغضوبان و مخالفان قدرت مورد استفاده قرار می‌گیرد. «حبسیه یا زندان‌نامه، گونه‌ای از ادبیات است که یا در زندان سروده‌شده و یا برآمده از پژواک ذهنی، روانی، عاطفی و همراه با تجربه عاطفی و زیباشناختی است که ریشه در حبس شاعر یا نویسنده دارد. به تعبیر روشن‌تر، بازتابی از خاطرات شاعر یا نویسنده در دوران زندان و ذکر سختی‌های حاصل از آن است» (انوشه، ۱۳۷۵: ۳۴۴).

از آنجایی که این نوع شعر ترجمان حالات شخصی، روحی و عاطفی گوینده است و به نوعی حسب حال «بث‌الشکوی» است، از نظر تقسیم‌بندی نوع ادبی جزو ادبیات غنایی به شمار آید. مسعود سعد، مشهورترین و بزرگ‌ترین شاعر حبسیه‌سرای شعر فارسی است. قصاید او برخوردار از زبانی فاخر و از روحیه بلند و حماسی است. در این پژوهش به بررسی و تحلیل زندان‌سروده‌های او از نظر گفتمانی و محتوایی پرداخته می‌شود.

۲. پیشینه پژوهش

شمیسا (۱۳۷۵) در کتابی با نام «زندان‌نای» شرح حال کوتاهی از مسعود سعد ارائه می‌دهد و در ادامه، علاوه بر بیان حال کلی خود در زندان از قبیل اندوه فراوان، خمیدگی قامت، ضعف چشم و...، که ممکن است با حال هر زندانی دیگر مشابه باشد، جزئیات فراوانی از زندگی او را وصف کرده که به لحاظ مختلف قابل توجه است. ظفری (۱۳۸۸) در کتابی با عنوان «حبسیه در ادب فارسی از آغاز شعر فارسی تا پایان زندیه» نویسنده ابتدا به تعریف حبسیه یا زندان‌سروده یا زندان‌نامه پرداخته و در ادامه به بررسی درون‌مایه این حبسیه‌ها، شکوه از زندان، سختی و فشار غل و زنجیر، درد ناشی از شکنجه، آلودگی محیط، بدی غذا، بدرفتاری زندانبان، تنهایی و غیره اشاره می‌کند. سلیمانی (۱۳۹۰) در مقاله‌ای با عنوان «بررسی مضامین مشترک در حبسیات ابوفراس حمدانی و مسعود سعد سلمان» در این مقاله، حبسیات ابوفراس و مسعود سعد با هدف یافتن مضامین و محتوای مشترک مورد بررسی قرار گرفته‌است. نوریان (۱۳۹۲) در کتابی با عنوان «از کوهسار بی‌فریاد» به شرح گزیده اشعار مسعود سعد سلمان پرداخته و در ابتدای کتاب به شرح حال شاعر اشاره کرده‌است. خزایی (۱۳۹۵) در کتابی با عنوان «فرآیند ساخت‌یابی نهاد زندان از مشروطه تا پایان پهلوی» با مطالعه سیر تحول نهاد زندان پیوندی را میان دو علم جامعه‌شناسی و تاریخ ممکن می‌سازد. در پژوهش حاضر تلاش شده‌است تا با نگاهی تبارشناسانه به تاریخچه این نهاد در ایران از قلعه و بندی‌خانه تا انبار و محبس،

گسست‌های میان زندان مدرن و پیشامدرن برجسته شود. غنی‌پورملکشاه و همکاران (۱۳۹۵) در پژوهشی با عنوان «بررسی تطبیقی سرندیبیات محمود سامی بارودی و حبسیات مسعود سعد سلمان» پژوهش حاضر توانسته‌است با توجه به اینکه مسعود سعد سلمان و بارودی، دو شاعر از دو فرهنگ و زمانه متفاوت هستند، نگاهی به شباهت‌ها و تفاوت‌های دو شاعر در حبسیات انداخته‌است و در ادامه به علت گرفتاری در زندان و حبس آن دو اشاره می‌کند. رفیعی‌مقدم و مشتاق‌مهر (۱۳۹۷) در تحقیقی با عنوان «تحلیل گفتمان انتقادی زندان در دو زیست جهان کلاسیک و مدرن با تکیه بر حبسیه‌های مسعود سعد، فرخی یزدی، و محمدتقی بهار» می‌کوشند با رویکرد تحلیل گفتمان انتقادی، دو نوع گفتمان سنتی و مدرن زندان را با تکیه بر شعر مسعود سعد و حبسیه‌های دو شاعر معاصر؛ یعنی فرخی یزدی و بهار مورد بررسی قرار دهد. قلعه‌قبادی و مبارک (۱۳۹۹) در مقاله‌ای با عنوان «برخی ویژگی‌های سبکی شعر مسعود سعد سلمان» به جنبه‌های مختلف شعر شاعر می‌پردازند. در بُعد زبانی، شعر مسعود، نشانه‌های کهنگی زبان کم شده‌است. در موضوعات ادبی شاعر به نوآوری‌هایی در قالب‌های مستزاد و شهرآشوب، انواع استعاره، صورخیال، پرداخته‌است. در جنبه فکری، مسعود سعد به دلیل ابداع حبسیه و خوش‌باشی، مضمون تازه‌ای برای قصیده ایجاد کرده‌است.

هرکدام از منابع مذکور از زاویه‌ای به اشعار و شخصیت مسعود سعد پرداخته‌اند؛ اما در این پژوهش به صورت مشخص به شخصیت چندوجهی شاعر و قصایدی که هرکدام مضمون و محتوای خاصی از حبسیه را نشان می‌دهند، پرداخته می‌شود.

۳. چهارچوب نظری

حبسیه در شعر سنتی، اغلب با انگیزه‌هایی نظیر ابراز ندامت، عذرخواهی، طلب عفو و گذشت و مواردی از این قبیل سروده شده‌است که دربردارنده حسب حال و در مواردی شکایت است و احساساتی را از جانب شاعر از جمله ذکر دلایلی مبنی بر بی‌گناهی، ذکر خدمات گذشته به هدف جلب توجه مخاطب به همراه دارد.

شاعران در مواجهه با زندان و زندانی شدن، دو واکنش متفاوت داشته‌اند که می‌توان این دو واکنش را چنین بیان کرد: «گروه اول شاعرانی بودند که تاب و توان و قدرت تحمل رنج و سختی زندان را نداشتند و در نتیجه با کم‌ترین فشار یا سختی، از میدان به درمی‌رفتند و به دنبال راه خلاصی برای خود بودند و در این راه از دست به دامان هرکسی شدن، ابایی نداشتند. گروه دوم شاعرانی هستند که ستم زندان و زندانبان نتوانست عزم و اراده آنان را سست کند و هیچ‌گاه در برابر نظام، امیران یا فرماندهان سر تعظیم فروود نیاوردند. بیشتر

اینان، شاعرانی هستند که به سبب دیدگاه‌های سیاسی، اعتقادی و یا اجتماعی خود به زندان گرفتار شده‌اند» (ابراهیمی‌کاوری، چولانیان، ۱۳۸۷: ۴).

تجربه‌ای که شاعر یا نویسنده در زندان اندوخته‌است و آنچه که به صورت سروده یا نوشته‌ای زمان آزادی گفته می‌شود، سندی است سرشار از تجربه‌ها و نوشته‌هایی که نسل به نسل و سینه به سینه در بین مردم انتقال یافته‌است. این اشعار، فریادهایی هستند که دیوارهای بلند زندان را شکسته و به صورت ادبیاتی ویژه در تاریخ ما تثبیت شده‌اند.

به طور قطع، این گونه ادبی ویژگی‌هایی منحصر به فرد دارد که ما به مدد آنها می‌توانیم یک حبسیه را مورد ارزیابی قرار دهیم و آن را از دیگر انواع ادبی جدا سازیم و هنگامی که می‌گوییم این ویژگی‌ها مختص حبسیه است؛ یعنی شما هر حبسیه‌ای را که مطالعه می‌کنید این ویژگی‌ها را در آن خواهید یافت؛ بنابراین، موضوعات اصلی که بدان خواهیم پرداخت عبارتند از: توصیف زندان و زندانبان، به یاد آوردن خویشان و اقوام، اظهار بی‌گناهی و تظلم، تقاضای شفاعت از دیگران، رو آوردن به طنزگویی، تشبیه بند و زنجیر به مار و شب زندانی که در ادامه به شرح هر کدام از آنها می‌پردازیم.

۴. بازشناخت محتوایی مضامین

۴-۱. اظهار بی‌گناهی

یکی از مضامینی که در اغلب حبسیات می‌توان یافت، اظهار بی‌گناهی و ادعای بدون جرم زندانی شدن است. کم‌تر شاعر و یا انسانی را می‌توان یافت که اعتراف کند که علت گرفتاری و به زندان افتادنش، خودش بوده‌است یا به گناهی که خود مرتکب شده، اعتراف نماید. مسعود سعد نیز از این قاعده مستثنی نیست:

بی‌زلفت و بی‌گناه محبوسم	بی‌علت و بی‌سبب، گرفتارم
محبوس چرا شدم، نمی‌دانم!	دانم که نه دزدم و نه طُارم
نه از هیچ عمل نواله‌ای خوردم	نه از هیچ قبّاله باغی دارم

(مسعود سعد، ۱۳۷۴: ۲۹۹)

مسعود سعد خود را یک زندانی بی‌گناه می‌داند و با زبان طنز می‌گوید که حاسدان می‌دانند که او نه دزد است و نه کلاهبردار و نه رشوه‌خوار. در جایی دیگر، به همین صورت اظهار بی‌گناهی کرده‌است و سعایت دشمنان و رقیبان را دلیل به زندان افکندن خود می‌داند؛ آنجا که می‌گوید:

همی ندانم خود را گناهی و جُرمی	مگر سعایت تلبیس دشمن مَگار
ز من بترسد ای شاه! خُصم ناقص من	که کار مدح به من بازگردد آخر کار

(همان: ۲۷۷)

مسعود سعد در مطلع قصیده‌ای برای تسکین روح آزردۀ خود، دلیل گرفتاری‌ها و زندانی شدنش را به خود نسبت می‌دهد و از اینکه دیگران و گردش چرخ و زمان را در گرفتاری خود مقصّر دانسته‌است، احساس پشیمانی می‌کند:

تا کی دل خسته در گمان بندم	جُرمی که گنم، به این و آن بندم؟
بدها که ز من همی رسد بر من	بر گردش چرخ و بر زمان بندم؟

(همان: ۲۸۳)

۲-۴. توصیف زندانبان

زندانبانان، نماینده حاکمیتی است که در زندان به‌طور مستقیم با زندانیان در ارتباط است و آن‌چنان که از سروده‌ها و نوشته‌های شاعران و نویسندگان نمایان است، زندانبان، فردی مقتدر و ترسناک است که این ترس و هیبت از وی را می‌توان در سروده‌های شاعران به شکلی آشکارا احساس کرد و کم‌تر شاعری را خواهیم دید که شعری را در زندان سروده باشد و وصفی درباره زندانبان نگفته‌باشد. مسلماً زندانبانان با افراد زندانی ارتباط نزدیکی داشته‌اند اما این ارتباط، اغلب ارتباطی خشن و همراه با سخت‌گیری بوده‌است؛ زیرا که شکنجه‌گری و تحت فشار قراردادن زندانیان بر عهده زندانبانان بوده‌است و در نتیجه، رابطه آنها، رابطه‌ای دشمن‌سان و متنفرانه بوده که قلب زندانی را از کینه زندانبان مملو می‌نمود. مسعود سعد گاهی زندانبانان را با این الفاظ مورد خطاب می‌دهد: «سگ دیوانه» و «خوک کریه‌روی» و گاهی «مالک دوزخ» خطاب می‌کند:

مر مرا خانه‌ای و درباری	راست مانند مالک دوزخ
(مسعود سعد، ۱۳۷۴: ۹۸)	
خوکیست کریه‌روی دربانم	گوریست سپاه‌رنگ دهلی‌زم
خوابم از چشم سیل‌ران برخاست	سگ دیوانه پاس‌بانم شد
(همان: ۱۴۱)	

۳-۴. توصیف زندان

این ویژگی از جمله اغراضی است که در دیوان شاعران حبسیه‌سرای فارسی بسیار از آن سخن به میان آمده‌است. شب اغلب در نزد شاعران، چه آنان که در بند هستند و چه آنان که آزادند، مظهر ناامیدی است. شاعران، همواره برای بیان ناامیدی و غمی که در درونشان مستولی شده‌است، به سیاهی شب رجوع می‌کنند و برای بیان امید که از میان رفته‌است، درازی و سیاهی شب را فرامی‌خوانند. شب، زمان هجوم غم و اندوه به سوی انسان است و لحظات تاریک شب، غم و اندوه انسان را دوچندان می‌کند:

در شعر فارسی، بی‌شک هرگاه بخواهیم سخنی از حبسیه یا یکی از ویژگی‌های حبسیه‌ها را بیان کنیم، مثالی سهل‌الوصول‌تر از اشعار مسعود سعد نخواهیم یافت:

در این حصار خفتن من هست بر حصیر	چون بر حصیر گویم خود هست بر حصا
سر یافته است نرم‌ترین بالش از حجر	تن یافته‌است نرم‌ترین بالش از تراب
(مسعود سعد، ۱۳۷۴: ۱۱)	
شب آمد و غم من گشت یک دو تا فردا	چگونه ده صد خواهد شد این عنا و بلا
(همان: ۳۵)	

در جایی دیگر، به همین‌گونه سیاهی شب زندان را به زیبایی به تصویر می‌کشد:

مونس همه شب خیال دلجوی تو بود	در چنگ نه زلف غالیه‌بوی تو بود
هرچند شبی سیه‌تر از موی تو بود	امید به آفتاب چون روی تو بود
(همان: ۵۷۷)	

توصیف شب‌های تاریک زندان، همراه با چشمانی گریان و فریادهای رعب‌آور پاسبانان و زندانبانان، از موضوع‌هایی است که در اشعار مسعود سعد بسیار بسامد بالایی دارد:

وین دیده پرستاره را هرشب	تا روز همی بر آسمان بندم
وَز عجز دو گوش تا سپیده‌دم	در نعره و بانگ پاسبان بندم
هر نیمه‌شب آسمان ستوه آید	از گریه سخت و ناله زارم
(همان: ۲۸۳)	

مسعود سعد در قصیده‌ای با عنوان «دوش» تصاویر متنوعی از طولانی‌شدن شب تاریک را به تصویر می‌کشد:

دوش گفתי ز تیرگسی، شب من	زلف حور است و رای اهریم
زشت چون ظلم و بی‌کرانه چو حرص	تیره چون محنت و سیه چو حزن
مانده شد مهر گویی از رفتار	سیر شد چرخ گویی از گشتن
(همان: ۲۷۳)	

۴-۴. به یاد آوردن خویشان و کسان

یکی از موضوعات مهمی که در حبسیات موجود است، دوری شاعر از زن و فرزند و عزیزان است. یاد بستگان و عزیزان در خلوت، قلب شاعر را به دردمند می‌کند. یادآوری گذشته، همه وابستگان مسعود سعد را همگی بر پرده ذهن او منقش می‌سازد و کوهی از غم و اندوه بر قلبش می‌نشیند و اشک از دیده او جاری می‌شود، زمانی به یاد مادر می‌گرید و گاهی در هجران کودکان و زمانی نیز در غم دوری از خویشاوندان شعر می‌سراید:

مسعود سعد سلمان نیز در هجر مادر این چنین سروده‌است:	
در غم زال مادری که شده‌است	از غم و درد و رنج من شیدا
نیل کرده رخس ز سیلی غم	کرده کافور دیدگان ز بکا

چون عصا خشک و رفت نتواند

در دو گام ای عجب مگر به عصا

(همان: ۴۵)

یا در غم و رنج دوری از خانواده در جای دیگری می‌گوید:

دختری خرد دارم و پسری

با دو خواهر به بوم هندوستان

دختر از اشک دیده نابینا

پسر از روزگار سرگردان

(همان: ۳۱۳)

در جایی دیگر، هجران دختر و پسر را مانند تیغ تیر می‌داند که بر قلب شاعر نشسته و

غم فراق مادر و پدر، قلب او را می‌سوزاند، در این باب چنین می‌گوید:

تیر و تیغ است بر دل و جگر

درد و تیمارِ دختر و پسر

هم بدینسان گدازدم شب و روز

غم و تیمارِ مادر و پدر

نه خبر می‌رسد مرا زایشان

نه بدیشان هم برسد خبرم

(همان: ۲۸۰)

۴-۵. چرخ روزگار و قضا و قدر (تقدیرگرایی)

یکی دیگر از موضوعاتی که در حبسیه‌ها مطرح می‌شد، شکایت و گلّه شاعر از بخت و اقبال و روزگار بود اگرچه اغلب این شاعران می‌دانستند که دخالت بخت و سرنوشت در حوادث زندگی آنان امری متوهمانه است اما در مقابل روزگار بیدادگر و ظالم، گناه خود را بر گردن چرخ و فلک می‌انداختند. «اگر یأس و بدبینی سبب می‌شد سخنوران، محنت زندان را به فلک و چرخ کج‌مدار نسبت دهند، ایمان مذهبی، نان را وامی‌داشت که در ماورای جهان خاکی به جستجو برآیند و مصیبت خود را به نیروی لایزالی نسبت دهند که از سرِ حکمت، بندگان را در حالاتی از عُسْر و یسر قرار می‌دهد» (آباد، ۱۳۸۰: ۲۲۶).

نکته‌ای که در این موضوع دارای اهمیت است، این است که عامه مردم از جمله مسعود سعد، همه این حوادث را ناشی از سرنوشت می‌داند و در مقابل آنچه که اتفاق افتاده است، تنها راه چاره را تسلیم می‌داند. تنها راه باقی مانده به زعم شاعر، سرودن پوزش‌نامه و طلب بخشش است تا از اسارت و زندان رهایی یابد و یا به تعبیری دیگر تخلیه روانی انجام گیرد. «تقدیرگرایی یک نوع اندیشه یا ایدئولوژی است که در بستری از مسائل تاریخی، فرهنگی و اجتماعی شکل می‌گیرد. آیین‌های باستانی بویژه آنها که به نوعی با احکام ستاره‌شناسی مرتبط بودند، جبرگرایی، تصوف و غیره از جمله جریانات تاریخی و ایدئولوژیکی بودند که روحیه تقدیرگرایی را در ایران تشدید و تقویت کرده‌اند. از سویی دیگر، قدرت و صاحبان آن در طول تاریخ نیز از تقدیرگرایی به عنوان یک ابزار بهره برده‌اند تا اندیشه تغییر و پویایی را در نطفه خاموش نمایند» (رفیعی‌مقدم، مشتاق‌مهر، ۱۳۹۷: ۱۴۵-۱۴۴)

بیش ازین حال خود نخواهم گفت
همه کوتاه کردم و گشتم
چند از این «کاشکی» و «شاید» بود
دل درین حبس و بند خوش کردم
چون همه بودنی بخواهد بود
راضی‌ام، راضی‌ام به هرچه بتر
قانع و خوش به هر قضا و قدر
چند باشد ز «چند» و «چون» و «اگر»
مگر این عمر بگذرد به «مگر»
آدمی را چه فایده ز حذر؟
(مسعود سعد، ۱۳۷۴: ۳۰۹)

هم‌چنانکه مسعود، چرخ گردون را عامل سیه‌روزی و بدبختی خود می‌داند و آن را چنین
به باد انتقاد می‌گیرد و سرزنش می‌کند:
بر من این خیره چرخ را گویی
همه ساله به کینه دندان‌نیست
(همان: ۸۰)

در جایی دیگر شاعر چنین می‌گوید:
همی هر زمان ازدهای سپهر
چه کردم من ای چرخ! کز بهر من
نه همخانه آهوان بوده‌ام
ز دورم به دم درکشد چون نهنگ...
کشی اسب کین را همی تنگ تنگ؟
که هم‌خواه‌ام کرده‌ای با پلنگ
(همان: ۲۶۱)

یا در جایی دیگر شاعر چنین از روزگار ناله سر می‌دهد:
ای چرخ! ز هر گزند رنج تو کشم
با جان و دل نژند، رنج تو کشم
در تنگی حبس و بند، رنج تو کشم
یک بار بگو که چند رنج تو کشم؟!
(همان: ۵۹۱)

در جایی دیگر می‌گوید:
چون بار فلک بست به افسون ما را
وَزْ خَانهُ خود کشید بیرون ما را
از بس که بلا نمود گردون ما را
چون شیر دهانی است پُر از خون ما را
(همان: ۵۶۸)

شکوه از گردش چرخ و بدعهدی روزگار، ظلم و ستم چرخ، نحسی ستارگان و گردش
ناموافق گردون مفاهیمی است که شاعر از آنها گله و شکایت دارد و ناخشنودی خود را
اعلام می‌کند تا شاید اندکی از بار سنگینی که بر او تحمیل شده‌است، بکاهد. این مضامین
یکی از مهم‌ترین درونمایه‌های شعر مسعود سعد را تشکیل می‌دهد. مؤثر دانستن چرخ و
افلاک بر سرنوشت انسان در جامعه انسانی، موضوعی تکراری است اما مسعود سعد به علت
گرفتاری در زندان و رنج و غم بی‌اندازه حبس با این شیوه، افزون بر اینکه تحت تأثیر سنت
فرهنگی بوده‌است، شاید با این روش می‌خواهد به خود آرامش دهد و به نوعی از اندوه
زندان بکاهد:

فلک چو شادی می‌داد مرمرا، بشمرد
کنون که می‌دهدم غم، همی نپیماید

(همان: ۲۳۲)

او را همی نباشد سیری ز عمر ما

بسیار عمر خورده است این ازدهای چرخ

(همان: ۱۳۲)

همه ساله به کینه دندانی است

بر من این خیره چرخ را گویی

نه ازین روشنایم احسانی است

نه ازین اخترانم اقبالی است

(همان: ۱۸۱-۱۸۰)

کس گرفتار روزگار مباد

روزگاریست سخت بی فریاد

(همان: ۲۰۹)

۴-۶. شبهای زندان

شب با سیاهی مخوف خود با بستری سرد و خشن و آلوده به انواع حشرات موذی و گزنده، همواره موجب شکایت زندانیان بوده است. به جرأت می توان گفت که هیچ شاعر فارسی زبانی مانند مسعود سعد درباره زندان و مصیبت هایش فریاد و فغان سر نداده است و کم تر شعری دارد که در آن به مذمت شب نپرداخته باشد. «همه زندانیان از شب نالیده اند. شب با سیاهی کشنده اش با بستر سرد و خشن و آلوده به انواع حشرات گزنده اش، موجب شکایت بندیان می شود. هیچ کس چون مسعود سعد درباره آن و آسیب هایش، فریاد و فغان سر نداده است و کم تر قصیده یا قطعه ای دارد که به نحوی نام شب در آن نیامده باشد. از این رو من او را «شاعر شب» می نامم» (ظفری، ۱۳۸۸: ۱۴۹). شب در نزد شاعران ایرانی، چه آنانی که در زندان گرفتار بوده اند و چه آنانی که آزادانه به هر مکانی در رفت و آمد بوده اند، مظهری از ناامیدی بوده است و لحظه لحظه های شب، آکنده از غم و اندوه است و عذاب و اندوه انسان را در آن هنگام دو چندان می کنند:

چگونه ده صد خواهد شد این عنا و بلا

شب آمد و غم من گشت یک دو تا فردا

(مسعود سعد، ۱۳۷۴: ۱۲)

در جایی دیگر، به همین گونه سیاهی شب زندان را به زیبایی به تصویر می کشد:

در چنگ نه زلف غالیه بوی تو بود

مونس همه شب خیال دلجوی تو بود

امید به آفتاب چون روی تو بود

هرچند شبی سیه تر از موی تو بود

(همان: ۵۷۷)

توصیف شبهای تاریک و ظلمانی، همراه با چشمان اشکبار و فریادهای ترسناک و رعب آور پاسبانان و زندانبانان، از موضوعهایی است که در اشعار مسعود سعد بسیار تکرار شده است:

تا روز همی بر آسمان بندم

وین دیده پرستاره را هرشب

در نعره و بانگ پاسبان بندم

و ز عجز دو گوش تا سپیده دم

هر نیمه شب آسمان سَـتوهِ آید
از گریه سخت و ناله زارم
(همان: ۲۸۳)

مسعود سعد قصیده‌ای دارد که با «دوش» آغاز می‌شود و در این قصیده، با تصویرهایی متفاوت، پایدگی تاریکی را به تصویر کشیده است:

دوش گفـتی ز تیر گـسی، شـب من
زلف حـور است و رای اهریمن
زشت چون ظلم و بیکرانه چو حرص
تیره چون محنت و سیه چو حزن
مانده شد مهر گویی از رفتار
سیر شد چرخ گویی از گشتن
(همان: ۲۷۳)

۴-۷. پوزش‌نامه

در اغلب پوزش‌نامه‌ها ظاهر سازی و تکلف عاطفی موج می‌زند اما صمیمیت و راستی در اغلب پوزش‌نامه‌های مسعود سعد مشاهده می‌شود و این جای شگفتی نیست؛ زیرا خصوصیات او با دیگر زندانیان متفاوت است؛ چرا که او زندانی بی‌گناهی است که به خاطر بدگویی حاسدان گرفتار زنجیر زندان شده است. آنچه شاعر را آزوده خاطر می‌کند در تأخیر آزادی می‌توان یافت. مسعود سعد سلمان در ضمن پوزش‌نامه، در مقابل شاه یا فرمانروای مستبد و مغرور خود اظهار بندگی و چاکری می‌کند تا رضایت آنان را جلب کند و دل آنان را نسبت به خود به رحم آورد:

شاعر آخر چه گوید و چه کند
که از او فتنه و بلا باشد
گر به عیوق بر فرازد سر
شاعر آخر نه هم گدا باشد
(مسعود سعد، ۱۳۷۴: ۱۱۳)

و یا در جایی دیگر از دیوانش بعد از سوگند خوردن نسبت به بی‌گناهی خود و اظهار ندامت، از پادشاه طلب عفو و بخشش می‌کند و اظهار می‌دارد که امید به بخشش و عنایت شاه دارد و امیدوار است که شاه از گناهان او صرف نظر کند و او را مورد لطف خود قرار دهد و یا در بعضی مواقع، پس از ذکر مضایق و سختی‌های زندان به اتهام خود اشاره می‌کند و برای اثبات بی‌گناهی و متقاعد کردن پادشاه به سوگند متوسل می‌شود:

والله که مرا پاک‌تر از آب یقین است
تا بد نبوی بر من بیچاره گمانی
(همان: ۴۱۲)

و گاهی اتفاق می‌افتد که مسعود برای نجات خود از اسارت در وصف پادشاه یا وزیر یا هر صاحب قدرتی با عجز و لابه شعر می‌گوید:

ای بسزا خسروی که گنبد دوار
حکم تو را بنده وار بسته میان است
گردون از بیم تو به جنبش تیز است
ماهی از حلم تو به بار گران است
(همان: ۶۴)

۴-۸. روی آوردن به طنز

طنزگویی و و طنزسرایی یکی از شیوه‌هایی است که شاعر یا نویسنده، زمانی که برای ایشان امکان بیان خواسته‌هایش به صورت مستقیم فراهم نیست و موقعیت صراحت‌گویی وجود ندارد به طنزگویی مشغول می‌شود. «روش بیانی سخن در متونی که جنبه طنزی دارند، به صورت غیرمستقیم است؛ یعنی نویسنده یا گوینده به شکل مستقیم سخن نمی‌گوید که در زندان جایم بسیار تنگ است یا بسترم غیربهداشتی و بدبو است و غیره؛ بلکه به زبانی طنزآمیز از زندان، باغی دلگشا و از بستر خود، عرش بلقیس می‌سازد؛ اما درجه غلو و اغراق را در آن به اندازه‌ای بالا می‌برد که نه تنها کسی گفته‌هایش را نمی‌پذیرد؛ بلکه بر آن می‌خندد و متوجه به کنایه سخن گفتنش می‌شود و این چنین شاعر به هدف مورد نظر خود دست می‌یابد» (ابراهیمی‌کاوری، چولانیان، ۱۳۸۷: ۱۱). در اشعار حبسیه به‌ویژه شاعران بزرگ و توانای این حرفه، از این ویژگی طنزگویی به خوبی استفاده کرده‌اند. در میان شاعران قدیم و همچنین شاعران معاصر، این شیوه، کاربرد بسیاری داشته‌است، از جمله مسعود سعد سلمان می‌گوید:

مقصود شده مصالح کار جهانیان	بر حبس و بند این تن رنجور ناتوان
در حبس و بند نیز ندارند استوار	تا گرد من نباشد ده تن نگاهبان
هر ده نشسته بر در و بر بام سمج من	با یکدیگر دمام گویند هرزمن
خیزید و بنگرید مبادا به جادویی	او از شکاف روزن پرد به آسمان

(مسعود سعد، ۱۳۷۴: ۱۸۰)

در میان تمامی اشعاری که در مضمون طنزگویی سروده شده‌اند، اشعار مسعود سعد، رنگ و بوی خاص خود را دارد و در هیچ شعر حبسیه‌ای نظیر آن را نمی‌توان یافت:

در این تنگ زندانم ای دوستان	که هستم شب و روز چون چنبری
که را باشد اندر جهان خانه‌ای	ز سنگیش بامی زخستی دری؟
در و روزنی هست چندان کزان	یکی نیمه بینم ز هر اختری
در این تنگ منفذ همی‌بنگرم	به روی فلک راست چون اعوری
شگفت آنکه با این همه زنده‌ام	تواند چنین زیست جانآوری؟

(همان: ۲۰۵)

۴-۹. بند و زنجیر

مسعود سعد در جای‌جای حبسیات خود، بند و زنجیرهای آهنین را به مار تشبیه کرده است. «مسعود سعد بند بر پایش مانند «مار دو سر» و گاهی چون «رکاب» است» (ظفری، ۱۳۸۸: ۱۵۵). شاعر در جایی دیگر می‌گوید که پیش از این، از شمشیرهای آهنی و نیش مار ترس داشتیم اما حالا با این مارهای آهنی، امید به رهایی هرگز میسر نمی‌شود:

این آهن در کوره مانده بود	بر پای منش چرخ مار کرده (مسعود سعد، ۱۳۷۴: ۱۷۵)
از زهر مار و تیزی آن بود هلاک	با مار حلقه گشته ز آهن چگونه ای (همان: ۲۹۹)
بند بر پای من چو مار دو سر	من برو مانده همچو مارافسای (همان: ۵۲۶)
در هر دو دست رشته بندست چون عنان	بر هر دو پای حلقه کندست چون رکاب (همان: ۴۰)
نه دشمن زی من نه من روم بر دوست	کسه ازدهایی دارم نهفته در دامن (همان: ۴۲۲)
شاعر گاهی در تصویرسازی و خیال پردازی در حبسیه هایش آن چنان توانمند ظاهر می شود که هر خواننده با ذوقی را وادار به تحسین و تشویق می نماید؛ نظیر این بیت که دارای صناعات گوناگونی است:	
ازدها بین حلقه گشته، خفته زیر دامنم	ز آن نجیم ترسم آگه گردد ازدرهای من (همان: ۱۵۲)
در گذشته رسم بوده است که دست و پای برخی از زندانیان را با زنجیر می بستند، به گونه ای که برای زندانی غیرقابل تحمل بود، این موضوع از جمله مسائلی است که شاعران حبسیه سرا از آن بسیار شکوه و شکایت سرداده اند. سنگینی و شکنجه حاصل از غل و زنجیر، مسعود سعد سلمان را نیز به جان آورده است و زبان به شکوه می گشاید:	
گه به سختی کشیده ام نالان	بنده ای گرانتـر از لنگـر (همان: ۲۲۵)
گسسته بند دو پای من از گرانی بند	ضعیف گشته تن من ز محنت الوان (همان: ۳۴۵)
از گوشت پوره کرد مرا هر دو ساق پای	این مار بوده آهن گشته گزنده مار (همان: ۱۴۷)

۴-۱۰. ضعف و بیماری

از دیگر موضوعاتی که شاعران حبسیه سرا با نازک خیالی، تصاویر زیبایی از آن آفریده اند، ضعف و بیماری و پیری است. «در آن هنگام که اسیر قفس شده است، جز ناله و زاری و افسوس برگزیده کاری ندارد. این رنج روحی توأم با ناراحتی های جسمانی از قبیل فشار بند و زنجیر، کمی حرکت، بی غذایی، عدم دسترسی به هوای آزاد و گذراندن عمر در سیاه چال، موجب ضعف و ناتوانی و پیری نابهنگام زندانی می شود» (ظفری، ۱۳۸۸: ۱۶۶).

چنانکه مسعود سعد وقتی بر اثر رنج زندان بیمار می‌شود، اینگونه از بیماری خود ناله سرمی‌دهد. مسعود سعد با به‌کارگیری مضامین بدیع و استعاره و تشبیهات نغز، ایام پیری و ناتوانی خود را این چنین بیان می‌کند:

یک ذره نماند آتش قوت
چون موی شده تن من از زاری
بر جای بمانده‌ام چو خاکستر
چون نامه شده ز غم دلم در بر
(مسعود سعد، ۱۳۷۴: ۲۳۷)

شخصی شده از خوردن اندوه چو مویی
قادی شده از رنج کشیدن چو کمانی
(همان: ۵۱۴)

آن روی و قد بوده چو گلنار و ناردان
با رنگ زعفران شده با ضعف خیزران
(همان: ۴۲)

چون تار پرنیان تنم از لاغری و من
مانم همی به صورت بی‌جان پرنیان
(همان: ۴۲۹)

۵. نتیجه‌گیری

مسعود سعد تا قبل از زندان مانند عنصری و دیگران شاعری مدیحه‌سرا است و گفته‌ها و مضامینش هم‌ردیف سخنان عنصری است؛ اما بعد از گرفتار شدن دیگر شعری نمی‌سراید که در توصیف بزم پادشاه و یا عدالت و دادگستری او باشد؛ بلکه سخن از شب تاریک و اشک و ناله و زاری و افسوس خوردن برگزیده و توصیف تنهایی و مبارزه با مرگ و نیستی است و همه فصول سال از دید شاعر، تاریکی و شب و خزان است.

حبسیات مسعود بازتابی عمیق از رنج‌ها، اندیشه‌ها و احساسات او در دوران حبس است. این اشعار نه تنها بیانگر دردهای شخصی شاعر؛ بلکه آینه‌ای از وضعیت اجتماعی، سیاسی و فرهنگی عصر او هستند. در این پژوهش با بررسی مضامین اصلی حبسیات مسعود سعد به-ویژه تنهایی، یأس و امید، شکایت از روزگار، عرفان و تأملات فلسفی، وطن‌پرستی و یادآوری دوران عزت، دریافتیم که این اشعار از یک‌سو ترسیم‌کننده روح آشفته شاعر در اسارت است و از سوی دیگر نشان‌دهنده مقاومت او در برابر مصائب با تکیه بر هنر و کلام است.

مسعود سعد در حبسیات خود از زبان تصاویر نمادین مانند؛ قفس، پرندۀ در بند، تاریکی زندان و تضادهای معنایی مانند؛ امید و ناامیدی، عزت و ذلت و... بهره می‌برد تا دوگانگی حالات درونی خود را بیان کند. همچنین این اشعار از نظر سبکی، تلفیقی از غنای عاطفی و پختگی زبانی هستند که بر غنای ادبیات فارسی در حوزه زندان‌نامه‌ها افزوده‌اند.

حبسیات مسعود سعد، فراتر از یک گزارش شخصی به عنوان سند تاریخی و اثر ادبی چندبعدی ارزشمند است که هم درد مشترک انسان‌ها در مواجهه با محنت‌ها را بازگو می‌کند و ظرفیت شعر فارسی را در تبدیل رنج به هنر نشان می‌دهد.

مسعود سعد در طول زندان، بی‌شک گرفتار حالات مختلفی از قبیل یأس و ناامیدی می-شدند و گاهی مجبور بودند واکنش‌های تقریباً متناقضی از خود بروز دهند. از رهگذر همین حالات گاه به ستایش افرادی می‌پرداختند که تا قبل از زندان، آنان را افرادی حقیر می‌شمردند و یا در مواردی این‌گونه افراد را مورد لعن و دشنام قرار می‌دادند، گاهی هم با زبان طنز شعر می‌سرودند و این زمانی رخ می‌داد که شاعر احساس می‌کرد زبان جد چاره‌ساز نیست.

مضامین بکار رفته در حبسیات مسعود سعد شامل موارد زیر می‌باشند: اظهار بی‌گناهی، برخورد نامناسب زندانبان با شاعر، توصیف‌های جزئی از زندان، به یادآوردن خویشان و کسان، ناله از چرخ روزگار و قضا و قدر، پوزش‌نامه، تقاضای شفاعت از دیگران، روی آوردن به طنز، تشبیه زنجیر و بند به مار، ضعف و بیماری می‌توان اشاره کرد.

منابع

- ابراهیمی کاوری، صادق؛ چولانیان، رحیمه. (۱۳۸۷). «مضامین و موضوعات مشترک در حبسیه‌های فارسی و عربی»؛ *فصلنامه زبان و ادبیات فارسی*، ۴(۱۱)، ۱۹-۱.
- انوشه، حسن. (۱۳۷۵). *دانشنامه ادب فارسی (آسیای مرکزی)*؛ جلد ۱، تهران: مؤسسه فرهنگی و انتشاراتی دانشنامه.
- آباد، مرضیه. (۱۳۸۰). *حبسیه‌سرایی در ادب عربی از آغاز تا عصر حاضر*؛ مشهد: انتشارات دانشگاه فردوسی.
- باباصفری، علی‌اصغر و شعبانی، الهه. (۱۳۹۰). «سیری در آفاق اشعار مدحی مسعود سعد سلمان»؛ *فصلنامه پژوهشنامه زبان و ادبیات فارسی*، ۳(۹)، ۷۲-۴۳.
- بخردی، پروین؛ شمیسا، سیروس؛ مدرس‌زاده، عبدالرضا. (۱۴۰۰). «سبک‌شناسی شهرآشوب‌های مسعود سعد سلمان»؛ *فصلنامه تفسیر و تحلیل متون زبان و ادبیات فارسی (دهخدا)*، ۱۳(۴)، ۲۳۷-۲۰۹.
- بیبهقی، ابوالفضل. (۱۳۸۳). *تاریخ بیبهقی*؛ به کوشش خلیل خطیب‌رهبر، تهران: مهتاب.
- توسلی، حجت. (۱۳۹۷). «بررسی کنایه در دیوان مسعود سعد سلمان»؛ *فصلنامه سبک‌شناسی نظم و نثر*، ۴۱، ۶۰-۴۱.
- خزایی، یعقوب. (۱۳۹۵). *فرآیند ساخت‌یابی نهاد زندان از مشروطه تا پایان پهلوی*؛ تهران: آگه.
- رضایتی کیشه‌خاله، محرم و نصرتی‌سیاهمزی، علی. (۱۳۹۴). «تحلیل شهرآشوب صنفی مسعود سعد سلمان با دیدگاه گلدمن و بوردیو»؛ *فصلنامه جامعه‌شناسی هنر و ادبیات*، دوره ۷(۲)، ۲۷۱-۲۵۱.
- رفیعی‌مقدم، هما و مشتاق‌مهر، رحمان. (۱۳۹۷). «تحلیل گفتمان انتقادی زندان در دو زیست جهان کلاسیک و مدرن با تکیه بر حبسیه‌های مسعود سعد سلمان، فرخی یزدی و محمدتقی بهار»؛ *فصلنامه کاوش‌نامه*، ۱۹(۳۸)، ۱۶۰-۱۲۹.
- سعدسلیمان، مسعود. (۱۳۷۴). *دیوان*؛ با مقدمه رشید یاسمی، به اهتمام پرویز بابایی، تهران: نگاه.
- سلیمانی، زهرا. (۱۳۹۰). «بررسی مضامین مشترک در حبسیات ابوفراس حمدانی و مسعود سعد سلمان»؛ *فصلنامه مطالعات ادبیات تطبیقی*، ۵(۲۰)، ۱۰۰-۸۳.
- شمیسا، سیروس. (۱۳۷۵). *زندان‌نای*؛ تهران: سخن.
- صفا، ذبیح‌الله. (۱۳۶۹). *تاریخ ادبیات در ایران*؛ جلد ۲، تهران: فردوس.
- ظفری، ولی‌الله. (۱۳۸۸). *حبسیه در ادب فارسی تا پایان زندیه*؛ جلد ۱، چاپ سوم، تهران: امیرکبیر.
- غنی‌پورملکشاه، احمد و محسنی مرتضی، و غلامی، حمیدرضا. (۱۳۹۵). «بررسی تطبیقی سرنوشت‌های محمود سامی بارودی و حبسیات مسعود سعد سلمان»؛ *فصلنامه پژوهش‌های تطبیقی زبان و ادبیات ملی*، ۲(۵)، ۲۹-۱۱.
- قله‌قبادی، داریوش و مبارک، وحید. (۱۳۹۶). «برخی ویژگی‌های شعر مسعود سعد سلمان»؛ *سبک‌شناسی نظم و نثر فارسی (بهار ادب)*، سال ۱۳(۵۰)، ۲۹۰-۲۶۹.
- نوریان، مهدی. (۱۳۹۲). *از کوهسار بی‌فریاد؛ چاپ ششم*، تهران: جامی.